

فصلی چند از کتاب جرایم و کیفرها

فصل بیست و نهم

جنگ تن به تن

شرف و وقار که همان احتیاج به احترام عامه است گاهی موجب جنگ‌های فردی میشود که جز در اغتشاش ناشی از قوانین ناپسند بوجود نمی‌آید اگر چنانکه برخی می‌پندارند جنگ تن به تن در قدیم مرسوم نبوده است، از آنست که قدما هیچگاه با بدگمانی و مسلحانه درمعاهد و نمایش و خانه دوستان نمی‌رفته‌اند و شاید هم چون جنگ تن به تن کار روزانه مردم پست بوده است اشخاص آزاد از آن بیم داشته‌اند که جنگ تن به تن آنانرا در نظر دیگران در سلك بندگان درآورد.

هر چه باشد بیهوده کوشیده‌اند که با مجازات اعدام و وقوع جنگ تن به تن را در جوامع جدید مانع شوند این قوانین خشن نتوانسته است عادت را براندازد که بر نوعی شرف‌مندی است و افراد آنرا از جان خود نیز دوست‌تر دارند فردی که ندای جنگ تن به تن را جواب نمیدهد همشهریان او را ریشخند میکنند و باید در آنزوا بسربرد و از لذائذ جامعه چشم‌پوشد یا پیوسته دشنام بشنود و شرمساری برد و ضربات مکرر دشنام و شرم بیش از تصور کیفر او را می‌آزارد به چه علت در میان افراد عامی جنگ تن به تن کمتر از میان افراد برجسته و بزرگان است؟ تنها از آن نیست که فرد عامی هیچگاه شمشیر بکمر نمیبندد بلکه از آنست که وی به جلب عقاید عامه کمتر از افراد برجسته‌ای نیاز دارد که یکدیگر را بیشتر بدیده بدگمانی و حسادت می‌نگرند.

بی فائده نیست که در اینجا نکته‌ای را که غالباً گفته‌اند تکرار کنیم که بهترین وسیله ممانعت از جنگ تن به تن مجازات مهاجم یعنی کسی است که رفتار او جنگ تن به تن را سبب شده و اعلام برائت کسی است که بی‌آنکه بخواهد شمشیر برکشد ناگزیر از دفاع از شرف

خویش است یعنی عقیده (۱) که قانون آنرا به اندازه کافی حمایت نمیکند و میخواید به همشهریان خود نشان دهید که وی به احترام قوانین قادر است ولی از افراد هم نمی ترسد (۲)

فصل سی ام

دزدی

کیفر دزدی ساده و بدون آزار باید جریمه نقدی باشد. عادلانه است که کسی که مال دیگری را میدزدد از دارائی خود محروم شود ولی اگر معمولاً دزدی جرم بدبختی و ناامیدی است و اگر این جرم را آن دسته از افرادی مرتکب میشوند که از حق مالکیت (حق موحش و شاید هم غیر ضروری) جز وجود خود ملکی ندارند جریمه نقدی برافزایش دزدی مدد میکند چه نان خانواده‌ای بیگناه را می رباید و آنرا به توانگری که شاید جانی هم باشد میدهد و بدین طریق بر خیل گدایان می افزاید.

طبیعی ترین کیفر دزدی آن نوع از بندگی است که در میان بندگی های گانه بندگی است که میتوان آنرا عادلانه نامید یعنی بندگی موقت که جامعه را خواجه مطلق تن و کار مقصر میکند تا بدین طریق او را به کفاره خسارتی وادارد که بدیگری وارد آورده و پیمان اجتماعی را نقض کرده است.

ولی اگر دزدی مقرون به آزار باشد عادلانه است که این بندگی با کیفرهای بدنی

۱- غرض مؤلف از عقیده همان افکار عامه است و میخواید بگوید افکار عامه دفاع از نوعی اهانت را دفاع از شرف میدانند و قانون مجازاتی در این مورد برای اهانت کننده پیش بینی نکرده است.

۲- باید دید که مفهوم جنگ تن به تن از چه تشکیل یافته است تا بتوان آنرا از میان برانداخت مفهوم این جنگ وحشی ترین و افراطی ترین عقیده ایست که در ذهن بشر راه یافته است و آن اینست که دلاوری جای تمام وظائف را در جامعه میگیرد و فردیکه بتواند جنگ کند دیگر شاید و مفتری نیست بلکه فردی است مدنی، مودب و انسان، و همینکه کسی شمشیر در دست گیرد دروغ حقیقت میشود و دزدی مشروع و خیانت امانت.

و با ضرب آهنگ به توهین میتوان جواب داد و هیچگاه کسی نسبت بدیگری مخطی نیست مشروط بر اینکه او را بکشد اعتراف میکنم که امری دیگر هست که در آن نجات به خونخواری آمیخته میشود و افراد را جز بر سبیل تصادف نمی کشند و آن وقتی است که تا رؤیت اولین قطره خون جنگ را موقوف دارند، اولین قطره خون، خدای بزرگ! و این قطره خون به چه کار تو می آید آیا قصد آشامیدن آنرا داری (روسو نامه به دالامبر درباره مناظر)

همراه باشد .

قبل از من نویسندگان معایبی بزرگ را ذکر کرده اند که از اجرای مجازاتی واحد بردزدی مقرون به آزار و دزدی همراه با مهارت و تردستی ناشی میشود و همچنین نشان داده اند که چه اندازه نسابخردانه است که در يك کفه ترازو مبلنی پول بگذارند و در کفه دیگر حیات فردی را. دزدی مقرون به آزار و دزدی توأم با مهارت دوجرمی است مطلقاً مغایر یکدیگر و سیاست سالم بیش از ریاضی باید این اصل مسلم را بپذیرد که مسافتی بی پایان بین دوشبئی مختلف النوع وجود دارد .

این سخن را گفته اند ولی همیشه مفید است که حقایقی را که تقریباً هیچگاه بکار نبسته اند تکرار کنند هیئت های سیاسی مدتی طولانی حرکتی را که بدانها داده اند حفظ میکنند ولی بسیار مشکل و بطلی است که بدانها حرکتی تازه بدهند.

متمم فصل سی ام

عقاید بنیامین فرانکلین درباره کتابی انگلیسی بنام « افکاری درباره عدالت جزائی » و در باره رساله ای دیگر بزبان فرانسه بنام « ملاحظاتی درباره دزدی » روی سخن این دو کتاب با قضاة است ولی روح ایندو با یکدیگر تفاوتی فاحش دارد انگلیسی میخواهد که همه دزدان را بدون تمییز بدار بیاویزند و فرانسه ای میخواهد که کیفر را با جرم متناسب کنند .

اگر چنانکه میگوئیم، واقعاً قانون موسی را قانون الهی میدانیم و اگر آنرا بدیده ثمره عقل الهی می نگریم که از عقل بشری بی نهایت برتر است مطابق چه اصلی مجازات مرگ را برای جرمی مقرر میداریم که مطابق این قانون کیفر آن پس دادن چهار پای دزدیده است محکوم کردن کسی بمرگ بملت ارتکاب جرمی که اسامه حقایق این کیفر را ندارد آیا قتل عمدی و واقعی نیست و چنانکه نویسنده فرانسه ای میگوید آیا باید با جرمی علیه طبیعت، جرمی علیه جامعه را کیفر دهیم؟ این جامعه است که تشریفات زائد را بمیان آورده. قوانین ساده و ملایم برای حفظ ضرورت مطلق کافیت، بدون هیچ قانونی و فقط بر اثر ترس از معارضه بمثل، وحشی با آرامش از کمان و تبر و کلبه پوستی خود بهره می برد .

هنگامیکه بموجب قوانین اولیه قسمتی از جامعه توانگر و قوی شد این نابرابری قوانین خشن تر را سبب گردید و از مالکیت علیرغم حقوق بشری حمایت کردند اینهاست اصول افراط در قدرت و استبداد اگر به وحشی قبل از پیوستن به جامعه میگفتند « همسایه شما محتمل است در آینده مالک صد گوسفند شود ولی اگر برادر شما، پسر شما یا خود شما که هیچ ندارید و از گرسنگی بستوه آمده اید در صد آن بر آئید که یکی از این حیوانات را بکشید مرگی ننگین

نتیجه این کار خواهد بود، شاید وحشی آزادی طبیعی و حق مشترک کشتن گوسفند را بر همه مزایای جامعه‌ای که بدو تقدیم میکردند برتری میداد.

در روزنامه‌های اخیر لندن خواندم که محکمه جنائی زنی را بعلت دزدی پارچه‌ای به بهای چهارده شلینگ و سه پنی به مرگ محکوم کرده است. آیا هیچ تناسبی هست بین دزدی چهارده شلینگ و عذاب زنی بدبخت که بالای دار جان می‌سپارد؟ آیا این زن نمیتوانست با کار خود چهار برابر این مبلغ را بپردازد و بدین طریق کفاره‌ای را که قانون الهی لازم میداند، بدهد؟ آیا کیفر دادن بیگناه و تحمیل کیفری نامتناسب شبیه یکدیگر نیست؟ اگر به امور از این لحاظ بنگریم می‌بینیم که هر سال چندین بار بیگناه را نه تنها کیفر داده‌اند بلکه در تمام کشورهای متمدن اروپا آزار او را داشته‌اند.

ولی برای ممانعت از وقوع جرم چنین بنظر می‌رسد که اینگونه بیگناهی را باید کیفر دهند در کتابی خواندم که ترکی خونخوار را عادت این بود که هر بار غلامی تازه و عیسوی مذهب می‌خرید صد چوب بر کف پای او می‌زد تا خاطره این رفتار و ترس از گرفتاری مجدد بدان، او را از خطائی باز دارد که در صورت ارتکاب مستحق آن میشد مؤلف کتاب «افکار» مسلماً بزحمت می‌توانست بر رفتار این ترك در دولتی که از بندگان تشکیل یافته بود خرده بگیرد ولی آیا مناسب نیست هنگامیکه مردم برینا نیاز جواب بورنوی قاضی را می‌ستایند بدانان وضع چنین حکومتی را توصیه کنم این قاضی از کسیکه بدزدی‌اسبی محکوم شده بود پرسید که برای رهائی از مرگ اگر مطلبی دارد بگوید زندانی بی‌نوا در پاسخ میگوید که بسیار سخت و ناگوار است که انسانی را برای خاطر دزدیدن اسبی بدار آویزند قاضی بسدو میگوید و از همین روی ترا بسرای آنکه فقط اسبی دزدیده‌ای بدار نمی‌آویزند ترا از آن بدار می‌آویزند که دیگر کسی اسبان را ندزدد، کسانی که از وضع اروپا خبر دارند می‌گویند آمار سالیانه دزدی و کیفر آن در انگلستان از مجموع کشورهای اروپا بیشتر است و اگر این ادعا با حقیقت مقرون باشد باید عللی چند این فساد اخلاق را در ملت ما بوجود آورده باشد آیا این بی‌عدالتی و این رفتار عاری از اخلاق حکومت ملی ما نیست که در رفتار ظالمانه ما با اتباع خود و همچنین در جنگهای نابجای ما با همسایگان خویش، آشکار میشود. مظالم طولانی انگلستان را در داخل کشور و انحصارهای او را در ایرلند و حکومت جبار و راسی تجار او را در هند و جنگهای غاصبانه او را در مستعمرات امریکائی‌اش بنگرید، از آتش فتنه‌ای که در فرانسه و اسپانیا برافروخته است سخنی نمی‌گویم جنگ اخیر او را با کشور هلند به بینید که همه اروپای بیطرف آنرا جنگ نهب و تاراج می‌داند که در این جنگ شاید چنانکه از انگلیسان در واقع بودند جز امید غارت مشوق آنان نبود عدالتی که شهرهای همسایه بیکدیگر مدیون‌اند کمتر از عدالتی نیست که باید در میان ملل، رائج باشد راهزنی که با یاران خود بدزدی می‌رود از لحاظ ماهیت دزدی بهمان اندازه دزد است که اگر تنها به دزدی رود و ملتی که بناحق با ملت

دیگر بجنگ برمیخیزد جز دسته‌ای بزرگ از دزدان نیست هنگامیکه مردم خود را به نهب کشور هلند وامیدارید آیا عجیب است که چون همان پیمان صالح بدین یغماگری خاتمه دهد این مردم همان پیشه رادرمیان خود ادامه دهند و دارائی یکدیگر را بدزدند؟ هر جا که انگلیسیان استقرار یا بند خواه در خانه خود خواه دور از خانه، دزدی دریائی بقول فرانسه‌ای‌ها یا بعبارت دیگر حرفه کشتی‌رانی، یگانه هدف آنان است میگویند که در جنگ اخیر کمتر از هفتصد کشتی جنگی نبوده است تجار انگلیسی این کشتی‌ها را ساخته بودند تا با آن تجاری دیگر را غارت کنند که از آنان هیچ زیانی ندیده بودند آیا باور کردنی است که حتی یکی از این کشتی‌رانان، که در ربودن اموال تجار آمستردام چنین چالاک و تیز چنگ است، اگر ترس از کیفر نبود، با همسایه‌لندنی خود همین معامله را نمیکرد؟ همان حرص و طمع همیشه هست و ترس و خطر دار آنرا متفاوت میکند چگونه ملتی که در میان افرادش اینقدر متمایل به دزدی میتوان یافت و دولتش دسته‌های هفتصد نفری از این سنخ دزدان را برای دزدی تشویق و مجهز میکند چگونه چنین ملتی یارای آنرا دارد افراد مرتکب این جرم را محکوم کند و در بامدادی تیره بیست تن از آنان را بدار آویزد؟ این امر داستانی از نیوگت رایباد می‌آورد یکی از زندانیان شکوه کرد که هنگام شب، بندگش او را برداشته‌اند دیگری بدو میگوید «عجب مگر در میان، دزد هست؟ هیچگاه نباید این ننگ را بخود هموار کنیم باید در جستجوی او برآمد و اگر او را بیابیم باید با چوب مغزش را کوبید»

با این همه در انگلستان داستان تاجری را نقل کرده‌اند که نخواستند از این اموال حرام بهره‌ای برگیرند و در کشتی‌ای سهم داشت که مالکان دیگر آنرا خاص دزدی دریائی می‌دانستند و اموال بسیاری از فرانسه‌ایان را گرفته بود هنگامیکه یغما را تقسیم کردند تاجری که از آن سخن گفتیم در روزنامه بکلیه کسانی که خسارت دیده بودند اعلان کرد تا شاید بتواند از این طریق سهم خود را با آنان بازپس دهد این مرد شریف یکی از صوفیان یا کوینکر است رهبانان اسکاتلندی سابقاً از اینگونه ظرافت‌ها عاری نبودند چه هنوز هم فرمان شورای ادین بر که چندی پس از اصلاح مذهبی صادر شده، موجود است که «خرید اموال غصبی را منع میکند و تخلف موجب محروم شدن از حق توطن یا مجازاتی دیگر است که قاضی مقتضی داند، غصب از آنجا که مفایر با قوانین وجدان است که بما فرمان میدهد آنچه بخود نمی‌پسندیم به برادران مسیحی دیگر نیز روانداریم در نتیجه اینگونه کالاها را هیچ فرد متدین نمیتواند در این شهر بفروشد» نژاد این مردم متدین در اسکاتلند شاید منقرض شده باشد یا شاید پس از این فرمان منقرض شده باشد این مردم اصول خود را متروک گذاشته‌اند چه امید به غصب و نهب در شریک کردن این دولت در جنگهای مستمراتی سهمی بسزداشته است.

معمولاً تا مدتی چنین میپنداشتند که نظامی باید اوامری که بدو میدهند بکار بندد و

از عادلانه و یا ظالمانه بودن جنگ سخنی بمیان نیاورد همه شهriاران که تمایلی به خودرانی و استبداد دارند بی شك به دفاع از این عقیده برمیخیزند و در استقرار آن میکوشند ولی آیا نتیجه این كار بسیار خطرناك نخواهد بود چه مطابق این اصل اگر شهريار مستبد فرمان حمله و انهدام دهد، غرض ملت همسایه نیست که زیانی بوی نرسانده بلکه حمله و انهدام اتباع خود شهريار است، آرتش باید این فرمان را اجرا کند؛ بنده ای سیاه در مستعمرات ما بتواند فرمان خواجه را نپذیرد که بدو دستور کشتن همسایه یا دزدی دارائی وی یا عملی نا شایسته را میدهد و قاضی در این باره نافرمانی او را میپسندد. شگفتنا! بندگی سرباز از بندگی بنده سیاه بدتر است؟ افسر شریف اگر نمی ترسد که استعفایش را به عاقلی دیگر منسوب کنند میتواند استعفا را بر خدمت در جنگی ظالمانه برتری دهد ولی سرباز ساده که برای سراسر عمر بنده است نمیتواند با عقل خود بیندیشد که دفاع از امری را که بعهده گرفته است جائز و ضروری است یا باطل و ناپجا، از ما جز تأثر از سرنوشت وی کاری ساخته نیست و سرنوشت ملاح نیز چنین است که غالباً او را به ترك شفلی شریف و امیدارند تا داستان خود را در خون کسی که شاید بیگناه باشد بیالاید چنین بنظر من میآید که تجار فارغ از این اکراه و الزام و این تعهد قهری و مهذب و روشن بین آری بنظر من اینگونه اشخاص قبل از آنکه لشگری از اوغاد و اراذل فراهم آورند و آنها را برای حمله به تجار ملت همسایه خود بفرستند تا دارائی آنها را بر بایند و شاید خود آنها را و اگر بگریزند خانواده آنها را نابود کنند و اگر در مقام دفاع بر آیند آنها را مثله و ناقص و قتل عام کنند، در باره عادلانه بودن جنگ بیندیشند رفتار تجار مسیحی همین است خواه جنگ برای دفاع از حق باشد و خواه برای دفاع از باطل و مشکل است که جنگ هر دو طرف برای دفاع از حق باشد و هنوز این رفتار عادی تجار انگلیسی و امریکائی است که از نوعی دزدی خاص مینالند و دسته دسته کسانرا بدار می- آویزند که گناهی جز پیروی از رفتار آنان نداشتند وقت آنست که بپاس احترام انسانیت این ننگ را پایان دهند ایالات متحده امریکا با آنکه از نظر جغرافیائی بهتر از هر کشور اروپائی در دزدی دریائی میتواند بهره داشته باشد چه قسمت اعظم کشتیهای تجاری عازم هندوستان از بندرهای آن میگردد، تا خدمت دور در الفاه این عادت میکوشد و در عهدنامه های خود با دول دیگر قید میکند که در صورت جنگ هیچیک از طرفین نمیتواند به کشتی داران اجازه دزدی دریائی دهد. و کشتیهای تجاری غیر مسلح میتواند از هر طرف بدون ترس از آزار و توقیف راه خود را ادامه دهد. این توفیقی بسیار بجا در حقوق بین الملل عمومی است و باید آنرا ذکر کرد که کلیه ملل را شامل شود.

شرح و لثر

دزدی از خانه

در کشورهایی که کیفر دزدی کوچک از خانه اعدام است آیا این کیفر نامتناسب برای

جامعه بسیار خطرناك نیست؟ آیا خود این کیفر مشوقی برای اینگونه دزدی نیست؟ چه اگر مخدومی خادم خود را به چنگال عدالت بسپرد و عدالت نیز جان این خادم را بگیرد همه همسایگان بدیده نفرت و وحشت بدین مخدوم مینگردند در اینجا همه احساس میکنند که قانون با طبیعت تناقض دارد و در نتیجه بهیچ نمی‌آرد.

پس چه خواهد شد؟ مخدومان دزد زده که از ننگ نفرت مردم نیز هراسانند، فقط به برون‌خادمان اکتفا میکنند و آنان نیز جای دیگر بدزدی میروند و رفته رفته به راهزنی عادت میکنند و از آنجا که کیفر دزدی كوچك و بزرگ یکی است میکوشند که بسیار بدزدند و حتی کار آنان ممکن است به آدمکشی نیز بگردد و این وقتی است که گمان کنند بدینوسیله جرم آنان پوشیده میماند ولی اگر کیفر با جرم متناسب باشد و اگر محکومیت دزدی از خانه کارعام المنفعه باشد در آن صورت مخدوم بی‌وسوسه خادم دزد را به عدالت می‌سپرد و دیگر از اینکار ننگی ندارد و دزدی نیز کمتر خواهد شد همه موید این حقیقت بزرگ است که قانون سخت غالباً خود موجد جرم میشود.

فصل سی و یکم

قاچاق (تهریب ۱)

تهریب جرمی واقعی و امانتی است به ملت و پادشاه ولی کیفر آن نباید ننگ آور باشد چه افکار عامه این جرم را از ننگ بری میدانند چرا تهریب که دزدی از شهریار و در نتیجه دزدی از ملت است مایه ننگ مرتکب آن نیست؟ علت آنست که جرائمی را که افراد مضر به مصلحت خود نمی‌پندارند چندان مؤثر نیست که خشم عامه را برانگیزد و تهریب این صفت را دارد. افراد، که نتایج بعید يك عمل در ذهن آنان جز اثری ضعیف ندارد از احساس خسارتی که تهریب بدانان میرساند عاجزند و حتی گاهی نیز از آن فوایدی آبی می‌برند فقط زیانی را که به خزانه شهریار میرسد میبینند و برای سلب احترام از بزهکار دلیلی مبرم، نظیر آنچه علیه دزد یا جاعل یا بزهکاری دیگر که میتواند بشخص آنان زیان رساند، نمیابند.

این نوع احساس ناشی از اصلی مسلم است که بموجب آن هر موجود حساس جز به

۱- قاچاق را بربی تهریب بضایع میگویند یعنی گریزاندن کالا از حقوق گمرکی و مزیت تهریب بر قاچاق در اینست که از تهریب میتوان اسم فاعل و مفعول ساخت ولی قاچاق دیگر در فارسی اسم فاعل و مفعول ندارد و باید با فعل دیگر توأم شود.

مضاری که می‌شناسد نمی‌اندیشد تهریب جرمی است که قانون خود آنرا پدید آورده است چه هر اندازه بر شماره قانون بیفزایند فوائد تهریب بیشتر و تمایل به ارتکاب آن به نسبت آسانی ارتکاب این قبیل جرائم قوی‌تر میشود علی‌الخصوص که اشیاء ممنوع از لحاظ حجم کوچک و در قسمتی از کشور ممنوع شده باشد که وسعت آن کار نظارت را دشوار میکند مصادره کالاهای ممنوع و حتی مصادره کلیه اشیائی که با اشیاء ممنوع همراه است، کیفری بسیار عادلانه است برای افزایش تأثیر این کیفر باید میزان حقوق گمرکی و مالیات چندان بالا نباشد چه افراد همیشه خود را به اندازه فائده‌ای که موفقیت نصیب آنان میکند خود را بخطر می‌افکنند.

ولی آیا باید یزهکاری که سرمایه‌ای ندارد از کیفر معاف بماند؟ نه. مالیات جزء اساسی و هم قسمت مشکل قانون یک کشور است و مالیات در پاره از تهریب‌ها چندان دخالت دارد که چنین جرمی مستحق کیفری بزرگ است نظیر زندان و حتی زندان با کار ولی زندان و کاری که شبیه به ماهیت جرم باشد مثلاً زندان مهرب (۱) تنها که نباید همان زندان قاتل یا دزد باشد و مسلماً مناسب‌ترین کیفر این نوع جرم آنست که زندان و کار آنکس را وقف مصالح خزانه دولت کنند که با تزویر قصد گریز از مالیات این خزانه را داشته است.

فصل سی و دوم

ورشکستگی

قانونگذار که ارزش حسن عقیدت را در پیمانها می‌داند و سر آن دارد که از امنیت تجارت حمایت کند باید به بستانکار، هنگامیکه بدهکارش ورشکسته میشود حق مراجعه بشخص او را بدهد ولی بسیار مهم است که ورشکسته به تقلب یا تقصیر را با ورشکسته ساده اشتباه نکنند اولی را باید چون سازنده سکه قلب کیفر دهند چه جرم ساختن سکه، که وثیقه تعهدات افراد بیکدیگر است، بزرگتر از جعل خود این تعهدات نیست.

ولی ورشکسته ساده، بدبختی که مسلماً بتواند در برابر قضاة خود ثابت کند که خیانت دیگری، ضرر رفتنای تجاری وی، یا سرانجام مصائبی که تدبیر بشر را یارای گریز از آنها نیست، او را از دارائی خود محروم کرده است، باید با او با خشونت کم‌تر رفتار کرد با کدام دلیل معقول میتوان او را بگوشه زندان افکند و او را از یگانه دارائی یعنی آزادی که برایش مانده، محروم کرد و او را در شمار بزهکاران در آورد و بر آن داشت که از شریف

۱- مهرب اسم فاعل از تهریب است بمعنی قاچاقچی

بودن پشیمان شود ؟

وی در پناه دیانت و امانت خود به آسودگی برمی برد و اعتماد به حمایت قانون داشت اگر وی این قانون را شکسته است از آنست که پیروی کامل آن مقدور طاقت او نبوده و قدرت و حرص جانسوز دل مسکین او را ربوده است و فریفته این امید شده است که حوادث فرخنده همیشه از او خواهد بود و مصائب بهره دیگران و این امید هم هیچگاه از دل بشر دور نمیشود .

ترس از آزرده شدن معمولاً در روح بشر بر قصد آزار برتری دارد و افراد بشر به پیروی از نخستین احساسات خود، قوانین شدید و خونخوار را دوست دارند با آنکه مصلحت آنان در آنست که چون خود تابع این قوانین هستند این قوانین ملائم و متناسب باشد .

ولی به حدیث و رشکسته ساده برگردیم : باید هنگامی او را فارغ از این بدانند که دیون خود را تمام پرداخته باشد . باید نگذارند که بی رضای بستانکاران ، از ادای حق آنان سرپیچد و برای کسب و صنعت بجای دیگر رود و باید او را وادارند که هنر و مهارت خود را برای اداء دین متناسب با درآمدش ، بکار اندازد ولی بموجب هیچ عذری مشروع نمیتواند او را به زندانی ظالمانه که برای بستانکاران نیز بی فایده است محکوم کرد .

شاید بگویند که وحشت زندان و رشکسته را و امیدارند که اسرار و رشکستگی مظنون به تقلب را فاش کند ولی اگر رفتار و کارهای متهم را دقیقانه بررسی کنند بندرت بدینگونه شکنجهها نیاز میافتد . اگر تقلب و رشکسته بسیار مشکوک است بهتر آنست که او را بیگناه بدانند . اصلی است که از لحاظ قانونگزاری صدق کلی دارد که بی کیفر ماندن بزهار اگر واقعاً زیانی رسانده ، معایبی بزرگ دارد ولی هنگامیکه اثبات جرم مشکل است خطر رهایی از کیفر چندان مهم نیست .

هم چنین به لزوم حمایت از مصالح تجارت و حق مالکیت که باید مقدس باشد استدلال میکنند ولی تجارت و حق مالکیت هدف پیمان اجتماعی نیست تجارت و حق مالکیت تنها دو وسیله است که میتواند در راه وصول بدین هدف راهنما باشد .

اگر همه اعضاء جامعه را ، برای حفظ آنان از معایبی که نتیجه طبیعی حالت اجتماعی است ، تابع قوانینی شدید و خونخوار کنند ، در عین طلب هدف ، از آن درمیگذرند و این همان اشتباه شومی است که روح بشر را در علوم و مخصوصاً در سیاست گمراه کرده است (۱)

۱- در طبع اول این کتاب خود من این خطا را کرده ام و جسورانه گفته ام که و رشکسته بیگناه را باید بمنوان وثیقه دین توقیف کنند و بنده وار او را بر آن دارند که برای بستانکاران خود کار کند از اینکه توانسته ام مطالبی بدین خشونت بنویسم شرمنده ام مرا به اغوای مردم و بیدینی متهم کرده اند بدون اینکه بی دین و اغوا کننده باشم . بر حقوق بشریت تاختم ام و هیچکس بر من نشوریده است . (یادداشت مولف)

میان تزویر و جرم مهم که نفرت از آن کمتر است و هم چنین میان جرم مهم و خطای خفیف که باید آنرا نیز از بیگناهی محض جدا کرد ، باید تفاوتی قائل شد. در مورد اول مقصود را باید به کیفری که در خور جعل است محکوم کرد جرم دوم را مجازاتی کمتر است و این مجازات سالب آزادی نیز هست . به ورشکسته ساده و بیگناه با نهایت آزادی اجازه میدهند که وسائل تثبیت امور خود را برگزینند و در صورتیکه احتمال خطائی خفیف از او رود باید به بستانکاران حق داد که این وسائل را آنان مقرر دارند .

ولی تفکیک خطای خفیف و ثقیل باید کار قانون باشد که فقط او بی طرف است و اگر آنرا به تدبیر و احتیاط خود سرانه قاضی بسپارند خطرناک میشود. لزوم حد در سیاست درست مانند لزوم آن در علوم ریاضی است چه نفع عمومی مانند زمان و مکان در خور اندازه گیری است. قانونگذار دوران پیش را آسان است که از اغلب ورشکستگی های به تقصیر و تقلب ممانعت کند و برای مصائب فرد فعال و رنجبر که بی هیچ تزویر و اهمال ، از عهده ایفاء تعهدات خود بر نیامده است ، چاره ای بیندیشد - باید هر فردی بتواند دفاتر عمومی را که در آن صورت صحیح قراردادها را نگاه میدارند ، به بیند و میزان مساعدت مالی که بنسبتی معقول به هده بازرگانان موفق گذاشته اند باید خزینه ای باشد که برای تقویت صنعت کاسد ، از آن مبالغ لازم را بردارند. این تاسیسات ، بی هیچ عیب واقعی ، فوایدی فراوان دارد .

ولی این قوانین آسان و این قوانین ساده و در عین حال عالی که برای نشرو فوور نعمت و قدرت در ملل جزا اشاره قانون گزار را منتظر نیستند . و این قوانین که مایه سپاسگزاری ابدی اخلاف بشری خواهد بود ، آری این قوانین هنوز مجهول یا مردود اند روحی آکنده به تردید و افکار تنگ و محدود و احتیاط ترسان زمان حال و رویه ای لجوج که از سودمندترین ابتکار می هراسد ، اینها محرکات معمولی قانون گزارانی است که تقدیر بشر را در کف دارند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

فصل سی و سوم

جرایم مخمل آسایش عامه

سومین نوع جرمی که تشخیص دادیم شامل جرایمی است که بیشتر مخمل آرامش و آسایش عامه است مانند نزاع و پر خاش افراد در شوارع عام که خاص تجارت و عبور و مرور است . نطق های آمیخته به تعصب نیز همین حال را دارد چه این نطقها باسانی احساسات عوام الناس

کنجکاورا برمی انگیزد و از کثرت مستمین نیروئی بزرگ همراہ با نوعی هیجان مبہم و مرموز بدست می آورد و این حالت از استدلال عقل ساده کہ اکثریت از فہم زبان وی قاصر است ، در ذہن عامہ مردم موثرتر است .

باید باہزینہ عامہ شہرہا را در شب روشن کنند و در محلات مختلف شہر پاسبان بگذارند و سکوت و آرامش مقدس معاہد را کہ دولت نیز از آن حمایت میکند بہ نطق های مذہبی اختصاص دهند و ہم چنین نطقهای مدافع مصلحت فردی یا جمعی باید فقط در مجامع ملی ، مجلس شوری و سرانجام در حضور پادشاہ ایراد شود . ہمہ این تدابیر مطمئناً غلیان مشتهیات عامہ را مانع میشود و اینها نکاتی اساسی است کہ باید ہمیشہ فکر و خیر شہر بانی ہوشیار و دورانیش را بخود مشغول دارد .

ولی اگر این دستگاہ مطابق قانون معلوم و مانوس ہمہ افراد رفتار نکند و بدلخواہ قوانینی بیاورد کہ خود را محتاج آنها می پندارد اینکار گشودن باب بروی همان استبدادی است کہ پیوستہ در پیرامون حدود سری کہ آزادی عامہ برای او پدید آورده ، میگردد و راہی برای ورود می جوید .

گمان میکنم این قاعدہ کلی فارغ از استثناء باشد کہ افراد باید اوامر و نواہی را بشناسند تا بتوان آنانرا گناہکار یا بیگناہ دانست .

دولتی کہ بہ مواخذ یا نوعی دیگر از قضاة خود سر نیاز دارد ہمبن نیاز ثابت میکند کہ سازمان این کشور محکم نیست و اساس آن نیرو و قدرت لازم را فاقد است . در کشوری کہ سرنوشت افراد را بہ ابہام و تردید سپردہ اند قربانی استبداد پنهانی بیش از استبداد آشکار ، یا خونخوارترین مستبد است چہ این استبداد مردم را بشورش و امیدارد ولی آنانرا خوار نمیکند .

مستبد واقعی ہمیشہ کار خود را با حکومت بر عقاید آغاز میکند و ہمینکہ بر تسخیر عقاید فائق آید با شتاب بہ نابودی افرادی دلیر کہ از آنان بیم ناک است می پردازد زیرا این لیوان چہ با آتش احساسات عامہ روبرو باشند و چہ با جہل آنان از خطرات جز با مشعل حقیقت آشکار میشوند .

فصل سی و چہارم

بیکاری

دول عاقل ہیچگاہ روا نمیدارد کہ در مرکز کار و صنعت نوعی بیکاری کہ مفاہیر با هدف سیاسی حالت اجتماعی است پدید آید غرض من آن دستہ از افراد بیکارہ و بی مصرف

است که کار یا ثروتی از آنان عائد اجتماع نمیشود و همیشه بی آنکه پشیزی از دست دهند برانداخته خود می‌افزایند و مردم عامی نیز باستانی نابخرادانه بدانان احترام می‌گذارند و عاقل آنانرا بدیده حقارت می‌نگرد. غرض من این افراد است که لزوم حفظ یا افزایش وسایل آسایش یعنی یگانه محرك شایسته فعالیت بشری را نمیدانند و بی‌اعتناء به سعادت دولت، جز به عقاید مساعد که شاید هم خطرناک باشد بی‌تابانه مشتاق نمیشوند.

بسیاری از ناطقان دقیق این بیکاری را با بیکاری که از ثروت ناشی از صنعت پدید آمده، یکی دانسته‌اند فقط قانون است که میتواند نوع بیکاری قابل مجازات را تعریف کند نه فضیلت خشک و افکار محدود چند منتقد.

از نظر سیاسی نمیتوان آن بیکاری را شوم دانست که با تمتع از ثمر معایب یا فضائل چند پشت به فقیر ساعی و فعال، در مقابل بهره‌ای که از آن می‌برد، مرمعاشی می‌رساند و به فقیر اجازه میدهد که در میدان جنگ آرام صنعت با ثروت گام نهد. این جنگ جانشین جنگهای خونین و مبهم زور بازور شده است.

این نوع بیکاری بتدریج که بر بزرگی جامعه می‌افزاید و دولت به افراد بیشتر آزادی میدهد مفید نیز تواند بود (۱)

مجله :

کتاب جرائم و کیفرها

(Traité des Delits et
des Peines

تألیف سزار دو بکاریا

Cesare de BFCCARTA

دانشمند جرم‌شناس و عالم اقتصادی معروف

۱ - فردی را می‌بینید که زکوة اموال و صنعت خود را به جامعه نمی‌دهد فرد بیکاره در آغاز جنایت است شبیه مایعاتی که در حال سکون فاسد نمیشود ولی جدار ظرف را می‌خورد یا باید آنانرا فوری بدور افکند یا از نو نیرو و فعالیت بدانان داد. رجل سیاسی اگر هوشیار باشد نباید بیکاری را چندان مهلت دهد که به عیب و ذیلت مبدل شود. با مواخذه از بیکاری باید راه جنایت را بروی بست داین رجل سیاسی باید به افراد بیکار بفهماند که مظنون شدن نیمه مجرم بودن است و چون پس از این مرحله بیکار قربانی عدالت است عدالت همیشه بر مراقبت خود نسبت به وی می‌افزاید اگر از بیکاری امید گزند را بگیرند چه میشود؟ یا باید اصلاح شود یا سرزمینی را ترك گوید که فقط ثمره آن به کسانی می‌رسد که آنرا بارور کرده‌اند.

ایتالیا (۱۷۳۷ - ۱۸۹۴) از امهات
کتاب حقوقی است که وقتی در ۱۷۶۴
بزرگان ایتالیایی انتشار یافت بفاصله
کمی بزبانهای مهم دنیا ترجمه شد و
حقوقدانان و علمای سیاست و رجال
اجتماعی حواشی و تعلیقات بر آن
افزودند.

قسمتهایی از ترجمه این کتاب :
نظری درباره رساله در شماره ۱۰۰ و
فصول ۳۵ تا ۳۸ در شماره ۱۰۳ چاپ
شده و اینک فصلهای ۲۹ تا ۳۴ در این
شماره بطبع رسید و نکته‌ای که باید
توجه کرد اینست که هر يك از فصول و
هر يك از شماره‌ها مستقلاً قابل مطالعه
و استفاده است و تقدم و تأخر فصول
زیانی بمطلب نمیرساند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی